

مقاله ذیل بقلم آقای دکتر رفیع خان امین  
[دکتر در طب] از تبریز رسیده عیناً درج میشود

# مسئله اشتراك حواس

و حل آن از راه نوامیس طبیعیه

در شماره اول مجله آینده ، تحت عنواق اشتراك حواس ، شرحی از مجله المقتطف بقلم آقای دشتی ترجمه شده بود و مترجم محترم نظریه خودشان را نیز بیان فرموده ، علت این اشتراك را از لحاظ نوامیس طبیعیه غیر ممکن و تعلیل اینگونه حوادث را به نوامیس روحیه مربوط دانستند (مرور شود بشماره اول مجله)

مسئله اشتراك حواس از دیر زمانی در مجامع علمی مطرح شده و مشاهدات طبي بطور یقین ثابت نموده است که در بعضی اشخاص دو یا سه حس مختلف با هم شرکت میکنند باین معنی که عامل مؤثر یکدیگر را هم متأثر مینماید. مثلاً صدا که مؤثر واقعی گوش است ، گاهی اتفاق میافتد که شامه و باصره را نیز متأثر می سازد و این تأثر در شامه احساس بو و در باصره تولید نور خواهد نمود . مشاهدات دکتر (بوندر) که مجله المقتطف نقل کرده ، همین کیفیت را باطلاع عموم رسانیده است و بس .

در وقوع این حادثه ( اشتراك حواس ) جای هیچگونه تردید نیست و دکتر (بوندر) فقط يك امر واقعراً تذکر داده است . صحبت در چگونگی وقوع این حادثه میباشد ، یعنی چرا و چطور دو حس مختلف با یکدیگر مشترك و مزوج میشوند ، دو قسم عالم در حل این مسئله کوشش کرده اند: فلاسفه و علمای فیزیولوژی . هر يك از این دو طبقه از علماء مسئله را از لحاظ علم خود روشن و آشکار نموده اند . نظریه فلاسفه در این خصوص تقریباً همان است که آقای دشتی در ذیل ترجمه از المقتطف شرح و بیان فرموده اند یعنی قابل تصویر بودن

اشتراک حواس از لحاظ نوامیس روحیه بواسطه دخالت حافظه و ذاکره لکن علمای فیزیولوژی این مسئله را از راه دیگری حل کرده‌اند که ما می‌خواهیم بملاحظه قارئین کرام برسانیم .

از آنجا که فیزیولوژی اعمال و خواص طبیعی اعضاء و انسجه زنده را تعلیم مینماید لهذا بر واضح است که علمای این علم اشتراک حواسرا از راه نوامیس طبیعی مدلل خواهند نمود . ولی قبل از عطف توجه بخود مسئله مناسب است که معلومات چندی را در خصوص اعمال طبیعی حواس یاد آور بشویم

فیزیولوژی تعلیم میکند که به بعضی تأثرات خارجی بعضی کیفیات روحی جوابداده‌اند که احساسات نامیده میشوند . حواس باصره سامعه شامه ذائقه لامسه از این قبیل کیفیات هستند و همین فیزیولوژی ثابت کرده است که بطور عموم کیفیات روحی احساس بعد از حوادث طبیعی یعنی تأثرات خارجی صورت وقوع پیدا میکند . این حوادث طبیعی یا تأثرات خارجی در قسمتهائی واقع میشوند که مجموع آنها را عضو یا آلت احساس می‌نامند .

در هر عضو احساس سه قسمت میتوان معین کرد: يك قسمت خارجی ، يك آلت نقاله و يك مرکز دماغی . مجموع این قسمتها که اعضاء حواس نامیده میشود طوری تشکیل شده که در هر حس تنها يك مؤثر مخصوص میتواند اثر داشته باشد . مثلاً عضو باصره که چشم است طوری تشکیل شده که در حالت طبیعی تمام تأثرات خارجی را (صدا حرارت) دفع کرده تنها از نور متأثر میشود . همچنین عضو سامعه تنها از تأثیر صدا متأثر شده تأثرات دیگر را قبول ننماید .

اگر عضو حواس تمام تأثرات را باستانای یکی دفع نمیکرد ، این تأثرات عموماً در آن عضو يك اثر را می‌بخشید: یعنی صدا ، حرارت ، فشار و غیره در چشم اثر نور را میداد ، زیرا اگر عصب باصره را

بواسطه الكترك يا قطع كردن يا فشار دادن تحريك بكنيم ، از اين تحريكات مختلفه تنها يك اثر ظهور ميكند كه عبارت است از احتساس بصرى ؛ يعنى بعبارة ديگر تحريك عصب باصره در هر نقطه امتدادش بوده باشد و با هر واسطه بعمل بيابد در چشم توليد نور ميايد .

عصبكه از اعضاء حواس بمرکز حسی دماغی مربوط است ، ميتوانست در دماغ با يك مرکز حسی ديگري مربوط بشود ، خاصيت احتساس تغير ميكرد : مثلاً اگر اعصاب باصره بمرکز سامعه و اعصاب سامعه بمرکز باصره منتهى ميشد ، صدای رعد را ميديديم و ضياء برق را مى شنيديم .

گفتيم كه براى هر يك از اعضاء حواس يك مؤثر مخصوصى هست ، لكن فيزيولوژي تعليم مى كند كه در بعضى موارد انسان بعضى حسيات را درك ميكند بدون اينكه مؤثر مخصوص ظاهر بوده باشد و اين حسيات حاصل ميشود از يك تحريكى كه دريك نقطه غير معين آلت حساسه واقع شده است : در اين حال خاصيت احتساس باز همان خواهد بود كه گويان آن آلت حساسه را محرك مخصوص تحريك کرده است مثلاً صدای موسيقى كه عصب سامعه را متاثر ميكند ، در يك مورد ممكن است تا عصب باصره يا ذائقه يا شامه منتشر بشود ؛ در اينصورت ، بديهى است كه در باصره احساس نور ، در ذائقه احساس طعم و در شامه استشمام بوئى خواهد شد و بايد ملتفت اين كيفيت شد كه اين حواس ( باصره ، ذائقه ، شامه ) كه معمولاً از خارج بداخل متاثر ميشوند ، ايندفعه از داخل بخارج متاثر شده اند .

اينست معلوماتى كه علم فيزيولوژي ، بعد از تجريبات زياد ، بما تعليم ميكند و با داشتن اين معلومات ، هر چند ابتدائى ولى بسيار مهم ، تحليل اشترك حواس از راه نواميس طبيعیه خيلى آسان است . اساساً بخاطر بياوريم كه در طفوليت چندين حس مشتركاً كار ميكند : طفليكه تازه الفباء

باد میگیرد مجبور است که باصره و سامعه خود را تماماً بکار ببرد، یعنی این دو حس باید اشتراک پیدا کنند تا نقوش الفباء در دماغ او جا گیر بشود. بعد از آنکه حواس بطور کافی تربیت شدند، از یکدیگر مستقل میشوند ولی این استقلال نسبی است، اگر قطعی بود لازم میآمد که میان حواس مختلفه يك تعادل و توازن تربیتی مكملی بعمل آمده باشد؛ در اینصورت دیگر علی داشت که تأثرات يك حس بحس دیگری سرایت بکنند، زیرا که هر يك از حواس بقدر لزوم تربیت شده است و میتواند تأثراتیکه بخودش مخصوص نیست دفع کرده در مقابل تحریکات بیگانه مقاومت نماید. لکن این تعادل اساساً نظری است؛ در حقیقت همیشه يك حس بیشتر و آسانتر از سایر حواس متأثر میشود و تجربیات فیزیولوژی به ثبوت رسانیده که هر حسیکه بیشتر متأثر میشود، یعنی تربیتش مكملتر از سایر حواس بوده باشد، آنحس تأثرات خود را بمرأی از سایر حواس منتشر می سازد. در میان اهل موسیقی قوه سامعه بیشتر کار کرده و تربیتش مكملتر از سایر حواس است، لهذا مرکز سامعه آنها میتواند تأثرات خود را بمرأی از باصره، شامه، ذائقه و لامسه امتداد دهد و هر قدر مرکز سامعه شان مكملتر باشد بهتر و بیشتر میتواند يك یا دو حس دیگر را با خود شریک بکند.

پس وقتیکه شخص به شنیدن نغمات موسیقی يك بوی مخصوصی را استشمام میکند (استماع شمی) و یا يك رنگ مخصوصی را می بیند (استماع ملون)، برای اینستکه نغمات آن موسیقی از مرکز سامعه او گذشته بحیاط شامه یا باصره اش رسیده و مرکز این حواسرا متأثر ساخته است. این بو ممکن است بوی گل سرخ بوده باشد یا بوی سیر؛ این رنگ ممکن است سبز بوده باشد یا سرخ یا زرد، این يك بحث دیگری است که فعلاً از ما نحن فیه خارج است.

با همین اصول ما میتوانیم اشتراک سامعه و ذائقه را هم بفهمیم. فیزیولوژیستها معین کرده اند که الیاف عصب لسانی از خیط طبلی گوش منشعب میشوند پس خیلی واضح است که در بعضی موارد تحریک خیط

طبی می‌تواند يك اثرانی در ذائقه داشته باشد و این کیفیت را «استماع ذائق» نامیده‌اند. تجربه ثابت کرده است که تحریک خیط طبعی در دهان تولید طعمی میکند که غالباً غیر مقبول است پس در مثال دکتر (بوندر) که استماع موسیقی یا شرشر آب مزه خوراکی را در بعضی اشخاص فاسد میکند، هیچ جای تعجب نمی‌ماند.

همچنین باصره و سامعه: وقتی که مراکز باصره بطور فوق‌العاده متأثر شود، يك قسمت از تأثرات خود را بمرکز سامعه منتقل مینماید؛ بدیهی است در این صورت شخص اگر پیش چشمش يك صفحه (نوت) موسیقی داشته باشد، از مطالعه آن (نوت) صوت همان موسیقی بگوشش خواهد رسید و اصطلاح (رؤیت سمعی) را ارباب فیزیولوژی در این مورد استعمال میکنند. بیانات فوق که تماماً به تجربیات فیزیولوژی مستند هستند، بطور وضوح ثابت مینماید که اشتراك حواس از راه نوامیس طبیعی کاملاً قابل تعلیل است و مداخله نوامیس روحیه، اگر هم گاهی واقعیت داشته باشد، خیلی جزئی است. همینقدر لازم است به نکات ذیل متوجه شد: اولاً اعضاء حواس در مراکز حس دماغی با هم مربوط هستند و این ارتباط که سبب اشتراك حواس است طرق و مجاری مخصوصی دارد که فیزیولوژی معین نموده و جای شبهه در آن نمانده است؛ ثانیاً همانطور که این اعضاء از تأثرات خارجی متأثر میشوند، از داخل دماغ نیز میتوانند، در اثر انتقال يك تحریک از يك مرکز بسایر مراکز دماغی متأثر بشوند و در این صورت نتیجه همان میشود که در مشاهدات و مثالهای دکتر (بوندر) ملاحظه گردید؛ ثالثاً با اینکه بموجب تعلیمات فیزیولوژی حسیکه بیشتر متأثر شده حواس دیگر را متأثر مینماید، باید دانست که آنمترگریکه در ثانی متأثر میشود باید استعداد مخصوصی داشته باشد و الا در عموم انسانها اشتراك حواس اتفاق میافتد. بالاخره باید یاد آوری بکنیم که این اتفاقات نتیجه يك اختلالی است که در اعمال طبیعی اعضاء حواس واقع میشود و سبب عمده آنرا در توارث یافته‌اند.